

تجلی امثال قرآنی در منظومه‌های فارسی

دکتر علی رفیعی جیردهی*

عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۷، تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۲/۱۰)

چکیده

امثال و حکم در هر زبانی چه از نظر معنی‌شناسی چه از نظر واژه‌شناسی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و هست. امثال قرآنی نیز که سراسر آمیخته با حکمت است، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران علوم قرآنی قرار گرفته است. این توجه از قرون اولیه اسلامی تا زمان حاضر روز به روز رو به فزونی بوده است. توجه به امثال قرآنی چنان مورد نظر بوده است که علاوه بر کوشش‌های پراکنده در کتب مختلف دینی و ادبی، بیش از شانزده اثر مستقل در این موضوع به رشته‌ی تحریر درآمده است. در ادب فارسی نیز اشعار بسیاری می‌توان یافت که به عنوان مثل زبانزد است و با تعمق در این امثال می‌توان به تأثیرپذیری سرایندگان آن از امثال قرآنی پی برد. این تأثیرپذیری ممکن است با برداشت مستقیم از الفاظ مبارک قرآن صورت گرفته باشد یا با الهام از آیات شریفه‌ی قرآن. در این مقاله کوشش شده تا آیاتی را که به عنوان مثل معروف شده‌اند، شناسایی و تأثیر آنها بر شعر فارسی بررسی گردد.

واژگان کلیدی: قرآن، ادبیات، مثل، امثال منظوم، شعر فارسی.

*. E-mail: alirafie@guilan.ac.ir

مقدمه

امثال و حکم در زبان و ادبیات هر ملّتی، اگرچه نمونه‌ای از ذوق فردی نوابغ آن ملّت است، نمودی از فرهنگ و ادبیات مردم نیز هست. انسان‌ها با فرهنگ‌ها زندگی می‌کنند و درباره‌ی هر آنچه می‌اندیشند، به کمک ادبیات نظم می‌دهند. ارزش‌های دینی هر ملّتی نیز با گذشت زمان جزو فرهنگ آن مردم می‌شود و در وجود آنان جای می‌گیرد. اگر این ارزش‌ها از منبع و مأخذی دلنشین سرچشمه گیرد، علاوه بر توانا ساختن ادبیات دینی بر ادبیات ملّی نیز تأثیر می‌گذارد.

آیات روح‌بخش قرآن کریم با فصاحت و بلاغتی که در فحوای خود دارد، در زبان و ادبیات و در نهایت، در فرهنگ ملل مختلف تأثیرگذار بوده است. این تأثیرگذاری در ادبیات فارسی پس از ادبیات عرب، شاید بیش از ملل دیگر بوده باشد، تا جایی که در اکثر آثار منظوم و منثور فارسی، تجلّی آیات قرآنی مشهود است. در این میان، امثال و حکم که نمادی از روح لطیف و ذوق ظریف ملّت‌هاست، جایگاه دیگری دارد. خداوند نیز در آیه‌ی ۲۴ از سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵ از سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم و آیه‌ی ۲۱ از سوره‌ی مبارکه‌ی حشر صراحتاً از «مَثَل» یاد فرموده است. در سوره‌ی حشر یادآور می‌شود که امثال را برای به تفکر و داشتن مردم بیان فرموده است: «... وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ: ... اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشند» (حشر/۲۱). بنابراین، وقتی آیات قرآنی در اشعار ظاهر می‌گردد، بیانگر امتزاج کلام خالق و مخلوق است و تجلّی نور الهی است بر روح بشری. این تجلّی بر سبیل ایجاز است تا خواننده را به تعمق و تفکر وادارد.

درباره‌ی اصطلاح «مَثَل» نیز سخن بسیار است که بحث آن اینجا نمی‌گنجد و تنها یادآوری می‌شود که گذشتگان گاه واژه‌ی «مَثَل» را با «حکمت» برابر می‌دانسته‌اند و

نخستین کسی که این دو را از هم متمایز کرد، «ابوهلال عسکری» (قرن چهارم)، صاحب کتاب «جمهرة الأمثال» بود (سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۵). تاریخچه‌ی گردآوری امثال قرآن هم به قرون سوم - چهارم باز می‌گردد؛ نظیر «امثال القرآن» نگارش جنید بن محمد قواریری (م. ۲۹۸)، «امثال القرآن» ابراهیم بن محمد غرفه (م. ۳۲۳)، «الدرّة الفاخرة فی الأمثال السائرة» اثر حمزة بن حسن اصفهانی (م. ۳۵۰) و چند اثر دیگر. در این مقوله که تا زمان «امثال قرآن»، مرحوم علی اصغر حکمت تعداد آن را دوازده دانسته‌اند (همو: ۴۰-۴۱). البته، اینها غیر از آن‌ه «کتاب الأمثال» است که صاحب «یضاح المکنون» در ذیل «کشف الظنون» آورده است (عبدالقادر رازی، ۱۳۶۸: ۱۴).

علاوه بر این، مرحوم علی اصغر حکمت یادآور می‌شود که ظاهراً بعد از «علی بن محمد بن حبیب بصری» معروف به «الماوردی» (۴۵۰-۳۶۴ ق.)، «جعفر بن شمس الخلافه» در کتاب «الأدب»، شصت و نه آیه از آیات قرآنی را به عنوان «مَثَل» فهرست کرده است (حکمت، ۱۳۶۱: ۶۶) و خود آقای حکمت در اثر گران قدر «امثال قرآن»، دویست و چهل و پنج آیه را جزو امثال قرآنی آورده است (همو: ۶۸). اما دکتر محمدحسین صغیر در «الصورة الفنیة فی المثل القرآنی» به ۴۹۵ مَثَلِ قرآنی دست یافته است (سبحانی، ۱۳۸۲: ۵۱)، که خود بیانگر تأثیر قرآن در زندگی اجتماعی و ادبی مردم است و همین تأثیرگذاری است که روح این امثال را در آثار منظوم فارسی متجلی ساخته است.

شاعران پارسی‌گوی معمولاً به دو شکل امثال قرآنی را در آثار خود به کار برده‌اند:

۱) با درج کُل یا بخشی از آیه. ۲) با الهام از مضمون یا مفهوم آیه.

۱- بهره‌گیری از کُل یا بخشی از آیه‌ی شریفه

در بسیاری از موارد، شاعران کوشیده‌اند تمام یا بخشی از امثال قرآن را در اشعار خود

درج کنند، چنان‌که در نمونه‌های زیر مشاهده می‌شود:

- «... وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...: ...خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید»
(بقره / ۱۹۵). مولانا بارها در مثنوی از آن الهام گرفته است:

«نه تو لاتلقوا بأیدیکم الی

تهکله خواندی ز قرآن خدا»

(مولوی، دفتر سوم: ب ۳۴۲۴)

«آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است

امر لاتلقوا بگیرد او بدست»

(همو، دفتر سوم: ب ۳۴۳۶)

- «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...: هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر
اینکه از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید...» (آل عمران / ۹۲). سنایی گوید:

«تنگ چشمان را ز تو گردی نخیزد تا بُود

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا» در شأن تو»

(سنایی، ۱۳۷۷: ۹۹۶)

- «... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...: ... و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم...»
(انبیاء / ۳۰) که بخشی از این آیه به عنوان مثل قرآنی مورد توجه بوده است، چنان‌که
برخی از شاعران از آن بهره برده‌اند، چنان‌که ابن یمین گوید:

«آب بهتر هزار بار ز می

«وَمِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ»

(شریعت‌زاده، ۱۳۷۹: ۵۶۸)

و حافظ فرماید:

«چو هست آب حیاتت به دست، تشنه ممیر

«فلاتمت، وَمِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ»

(حافظ، ۱۳۶۷: غ ۴۲۱)

- «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ...: زنانِ پلید، برای مردانِ پلیدند و مردانِ پلید، برای زنانِ پلید» (نور/۲۶). مولانا بدین گونه این آیه‌ی شریفه را به کار برده است:

«الخبیثات للخبیثون حکمت است

زشت را هم زشت جُفت و بابت است»

(مولوی، دفتر اول: ب ۳۶۱۸)

«الخبیثات الخبیثین را بخوان

رو و پشت این سخن را باز دان»

(همو، دفتر چهارم: ب ۲۸۱)

- «... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...: همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود...» (قصص/۸۸) که در اشعار مولانا بدین گونه تجلی کرده است:

«عقل کی ماند چو باشد سرده او

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»

(همو، دفتر سوم: ب ۴۶۶۴)

«خضم هر شیر آمد و هر روبه او

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»

(همو، دفتر ششم: ب ۲۲۴۵)

- «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى...: و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست» (نجم/۳۹). تنها با حذف «وَأَنْ» مصراع‌ی از بیت قرار گرفته است:

«قدر همت باشد آن جهد و دعا

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

(همو، دفتر چهارم: ب ۲۹۱۳)

«باز آمد او به هوش اندر دعا

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

(همو، دفتر چهارم: ب ۳۵۰۴)

«عبدالواسع جبلی» نیز در بیت زیر عین آیه را بدون هیچ تغییری آورده است:

«هست در تنزیل بر تصدیق این معنی دلیل

آیتِ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۳۷۵)

- «...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: ... به راستی که ما از خداییم و به سوی او باز

می‌گردیم» (بقره، ۱۵۶). مولانا گوید:

«صورت از بی صورتی آمد برون

باز شد که إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

(مولوی، دفتر اول: ب ۱۱۴۹)

«پس عدم کردم چون ارغنون

گویدم که : إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

(همو، دفتر سوم: ۳۹۰۸)

- «... إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ: ... همانا زشت‌ترین صداها صدای خران است»

(لقمان / ۱۹). سنایی آن را بدین‌گونه درج کرده است:

«نرم دار آواز بر انسان چو انسان زانکه حق

أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ خَوَانِدِ أَنْدَرُ نَبِيِّ صَوْتِ الْحَمِيرِ»

(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۸۸)

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است» (حجرات/۱۲). مولانا «بدگمان» را، در بیت زیر، با «ستمگر» برابر دانسته، می‌گوید:

«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ است ای وزیر

نیست اِستَمَ راست، خاصه بر فقیر»

(مولوی، دفتر ششم: ب ۲۵۷۷)

- «...لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: ... حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است» (غافر/۱۶)؛ چنان که خواجه گوید:

«كَز لِمَنِ الْمُلْكُ چو آید خطاب

کس نبُود جز تو که گوید جواب»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۲۴۶)

«کوس مِّنَ الْمَلِكِ زدن» یا «کوس لِمَنِ الْمَلِكِ زدن» که برگرفته از همین مَثَلِ قرآنی است، معنی کنایی هم پیدا کرده است و در ادب فارسی به معنی «دعوی پادشاهی کردن»، «دعوی قدرت برتر داشتن»، «مفاخرت و دعوی یکتایی کردن» است (انوری، ۱۳۸۴: ۱۲۹۹). سنایی در این باره گوید:

«آن دلبر عیار من آر یارِ مَنَسْتی،

کوس لِمَنِ الْمَلِكِ زدن کار مَنَسْتی»

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۲۴)

و نظامی سراید:

«کیست در این دیرگه دیرپای

کو لِمَنِ الْمَلِكِ زند جز خدای؟!»

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳)

- «... قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ...: ... گفت: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر...» (اعراف/۱۴۳).

رضی نیشابوری گوید:

«چو رسی به طور سینا، ارنی مگوی و بگذر

که نیرزد این تمنا به جوابِ لَنْ تَرَانِي»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۳۷۰)

- «وَمَا مِنْ ذَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...: و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست...» (هود/۶):

«هر که یقین را به توکل سرشت،

بر کَرَمِ الرَّزْقِ عَلَى اللَّهِ نوشت»

(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۰۴)

شیخ بهایی گوید:

«هیچ بر گوشت نیامد ای لئیم!

حرف الرَّزْقِ عَلَى اللَّهِ الْكَرِيمِ»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۴۹)

- «... نُورٌ عَلَى نُورٍ...: نور علی نور است...» (نور/۳۵).

این مثل، علاوه بر اینکه مکرر از زبان عامّه شنیده می‌شود، در اشعار شاعران نیز دیده می‌شود، چنان‌که در اشعار عبدالرحمن جامی چنین می‌خوانیم:

«وجودی از خواص آب و گل دور

جبین طلعتش نورٌ عَلَى نُورِ»

(جامی، ۱۳۸۵: ۶۷۶)

انوری نیز می‌گوید:

«گرم غفران تو در سایه گیرد

خود آن کاری بُود نورُ عَلٰی نُور»

(انوری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۲۳۰)

و از امیر معزی است:

«در دهر ز آثار تو فخر است عَلٰی الفخر

در مُلک به اقبالِ تو نور است عَلٰی نور»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۸۳۹)

- «قَالَ هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ...: گفت اینجا جدایی بین من و توست...» (کهف/۷۸).

اوحدی با الهام از آن گوید:

«گفت هذا فراق یا موسی

چون تویی بی وفاق یا موسی»

«گفت هذا فراق یا موسی

که رود در جوال با موسی»

(اوحدی، ۱۳۴۰: ۶۳۴)

- «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَتِّ وَيُخْرِجُ الْمَتَّ مِنَ الْحَيِّ...: زنده را از مرده بیرون آورد و مُرده

را از زنده...» (روم/۱۹). مولوی گوید:

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بَدَانِ

که عدم آمد امید عارفان»

(مولوی، دفتر پنجم: ب ۱۰۲۰)

۲. بهره‌گیری از مفاهیم و مضامین آیات قرآن کریم

در بسیاری از موارد نیز شاعران از امثال قرآنی الهام گرفته و بی آنکه اصل آیه را بیاورند، مفهوم و مضمون آن را در شعر خود آورده‌اند. این الهام‌پذیری گاه از طریق گرت‌برداری و گاه از راه برداشت معانی و مفاهیم آیه صورت می‌پذیرد، چنان‌که در نمونه‌های زیر خواهد آمد:

- «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً...» و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد...» (انفال/۲۵). سعدی فرماید:

«تو آتش به نی در زن و در گذر

که در بیشه نه خشک ماند نه تر»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۲۹۵)

امیر خسرو نیز می‌گوید:

«آتش چو به شعله برکشد سر

چه هیزم خشک و چه گل تر»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸)

- «بُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ: آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند» (صَف/۸)، که مثل «آفتاب را به گل نتوان اندود» برگرفته از این آیه‌ی شریفه است و شاعران از آن بسیار الهام گرفته‌اند:

«کسی کو با من اندر علم حکمت همسری جوید،

همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید»

(ناصرخسرو، ۱۳۸۵: ۱۹۱)

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید...» (بقره/۲۶۴).

ناصر خسرو گوید:

«دگر گر با کسی کردی نکویی

نباشد نیکویی گر باز گویی

نکویی گر کنی منت منه زان

که باطل شد ز منت جود و احسان»

(به نقل از؛ دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۰)

در امثال عرب نیز این مفهوم هست: «آفَةُ السَّمَّاحِ الْمَنِّ: آهوی مردمی و جوانمردی سرکوفت و به چشم کشیدن آن است» (دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۹).

- «...هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...: ... آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند...» (زمر/۹) و نیز «...هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ...: ... آیا نابینا و بینا برابرند...» (انعام/۵۰). مفهوم این آیات، یادآور دو مثل زیر در زبان فارسی است: «دانی توانایی است» و «دانستن توانستن است» که در اشعار پارسی نیز بسیار به کار رفته است:

«نیست دانا برابر نادان

این مثل زد خدای در قرآن»

(به نقل از؛ دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۹۸۴)

و فردوسی فرماید:

«توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود»

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۱: ب ۱۴)

- «...تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ...: ... هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را بخواهی، خوار می‌کنی...» (آل عمران/۲۶)، که قآنی این گونه الهام گرفته است:

«آن که را کردگار کرد عزیز

نتواند زمانه خوار کند»

(به نقل از؛ دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۵)

- «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى: در این صورت این تقسیمی ناعادلانه است» (نجم/۲۲)،
مَثَلِي است که در هنگام بی‌عدالتی و تقسیم نابرابرانه به زبان آورند، همان گونه که
وحشی بافقی به کار برده است:

«آن گریه‌ی مصاحب بابا از آن تو

و آن قاطر چموش لگدزن از آن من»

(وحشی بافقی، ۱۳۸۵: ۲۳۵)

- «تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...: آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، امّا
خودتان را فراموش می‌نمایید...» (بقره/۴۴).

سعدی این مَثَلِ قرآنی را بارها در اشعار خود به کار برده است:

«راستی کردند و فرمودند مردان خدای:

ای فقیه اوّل نصیحت گوی نفس خویش را»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۲۹۵)

«ترک دنیا به مردم آموزند

خویشتن مال و غلّه اندوزند»

(همو: ۱۲۷)

او در جای دیگر، دقیق‌تر به این مضمون پرداخته است:

«ای که دانش به خلق آموزی!

آنچه گویی به خلق، خود بنیوش

خویشتن را علاج می‌کنی

باری از عیب دیگران خاموش»

(همو: ۸۵۴)

ناصر خسرو نیز گوید:

«پندم چه دهی نخست خود را

محکم کمری ز پند دربند

چون خود نکنی چنان که گویی

پند تو بُود دروغ و ترفند»

(ناصرخسرو، ۱۳۸۵: ۹۰)

- «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ: مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی برمی‌گردانند و پشت می‌کنند، فراخوانی» (نمل/ ۸۰). سعدی این گونه از آیه‌ی فوق الهام گرفته است:

«آه سعدی اثر کند در سنگ

نکند در تو سنگدل اثری»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۶۸۲)

«بی‌دل گمان میر که نصیحت کند قبول

من گوش استماع ندارم لمن یقول»

(همو: ۶۲۷)

«گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی من

آنچه البته به جایی نرسد فریاد است»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۷۳)

- مفهوم و مضمون آیات شریفه‌ی «... وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا: ... و چون جاهلان آنان را خطاب کنند، با خوش‌زبانی و سلامتِ نفس جواب دهند» (فرقان/ ۶۳)، «...»

وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى... و اگر عفو کنند، به تقوا نزدیک‌تر است...» (بقره/۲۳۷) و «...
 الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ...: ... و خشم خود فرو نشانند و از بدی مردم
 درگذرند...» (آل عمران/۱۳۴)، مکرر در امثال منظوم فارسی مورد استفاده‌ی شاعران قرار
 گرفته است، چنان‌که ابن‌یمین نیز آن را «غایتِ حلم» دانسته است:

«با تو گویم که چیست غایتِ حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

کم مباش از درخت سایه‌فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

هر که بخراشدت جگر به جفا

همچو کانِ کریم زر بخشش

از صدف یاد گیر نکته‌ی حلم

آنکه بُرد سرت گهر بخشش»

(ابن‌یمین، ۱۳۷۹: ۴۰۰)

سنایی غزنوی گوید:

«آن که زهرت دهد بدو ده قند

وانکه از تو بُرد، بدو پیوند

وانکه بد گفت، نیکوی گویش

ور نجوید تو را تو می‌جویش

وانکه سیمت نداد، زر بخشش

وانکه پایت بُرید سر بخشش»

(سنایی، ۱۳۷۷: ۵۷۳)

- «وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ...» و هر کس را عمر دراز دادیم، در پیری از خلقت او بکاستیم...» (یس/۶۸)، که سنایی غزنوی این گونه از آن الهام می‌گیرد:
«برسانیدم این سخن به کمال،

می‌بترسم که راه یافت زوال

چون به غایت رسد سخن به جهان،

زود آید در آن سخن نقصان»

(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۱۵)

- «... أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا...» ... مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» (نساء/۹۷). مثلی است که بارها الهام‌بخش سعدی بوده است:
«سفر کن ز جایی که ناخوش بود

کزین جای رفتن بدان ننگ نیست

و گر تنگ باشد ترا جایگاه

خدای جهان را جهان تنگ نیست»

یا:

«به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار

که برّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۴۵۶)

و نیز:

«سعدیا! حبّ وطن گرچه حدیثی است صحیح،

نتوان مُرد به سختی که من اینجا زادم»

(همو، ۱۳۶۵: ۵۴۸)

بیت اخیر، علاوه بر این، به حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ» هم اشاره دارد که در «سفینة البحار، ج ۲: ۶۶۸» آمده است (به نقل از؛ فروزانفر، ۱۳۶۱: ۹۸).

- «...وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم...» (انبیاء/۳۰)؛ چنان که عنصری گوید:

«خدای فایده‌ی مهرش اندر آب نهاد

از آب زنده بود خلق و ز آب نیست گزیر»

(به نقل از؛ دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۹۶)

- آیات شریفه‌ی «... لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا...» کسی به جای دیگری مجازات نمی‌شود...» (بقره/۴۸) و «...وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...» و کسی گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد...» (انعام/۱۶۴)، از امثالی است که همواره مورد توجه شاعران بوده است، چنان که حافظ فرماید:

«من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت»

(حافظ، ۱۳۶۳: غ ۸۰)

سنایی غزنوی نیز گوید:

«بد و نیک تو بر تو باشد مه

از بد و نیک کس کسی را چه

گر تو نیکی مرا چه فایده زان؟

ور بدم من ترا از آن چه زیان؟»

(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۸۰)

- «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: پس به راستی که با هر سختی آسانی است» (شرح/۵).

ابیات زیر به ترتیب، از مولوی و سعدی یادآور همین مثل است:

«از سواد شب برون آرد نهار

وز کف مُعسِرِ برویاند یَسار»

(مولوی، دفتر ششم: ب ۲۲۹۱)

«پس از دشواری آسان است ناچار

ولیکن آدمی را صبر باید»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۶۰۸)

- «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا... و بندگان خداوند رحمان آنانند که در زمین با تواضع و فروتنی راه روند...» (فرقان/۶۳). مضمون این مثل قرآنی در اشعار فردوسی، سنایی، ناصر خسرو، سعدی، صائب، خواجه و بسیاری از شاعران دیگر مکرر دیده شده است. اشعار زیر نمونه‌ای چند از آن است:

«از تواضع بزرگوار شوی

وز تکبر ذلیل و خوار شوی»

(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۱)

«هیچ خودبین خدای بین نبود

مردِ خوددیده مردِ دین نبود»

(همو، ۱۳۷۷: ۱۵۳)

«تواضع سرِ رفعت افزادت

تکبر به سر اندر اندازدت»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۳۱۰)

«بزرگان نکردند در خود نگاه

خدابینی از خویشتن بین خواه»

(همو، ۱۳۱۹: ۳۱۰)

- مضمون مثل معروف «از تو حرکت، از خدا برکت» که چند بار در قرآن آمده است، در اشعار شاعران پارسی‌گوی به کرات به کار رفته است. نمونه‌ی قرآنی آن عبارت است از:

* «... وَمَنْ كَانَ يَرْيِدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا...: ... و هر کس که کشت دنیا را بخواهد، از آن به او نصیبی می‌دهیم...» (شوری/ ۲۰)، «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: و اینکه برای انسان چیزی جز آنچه کوشیده، نیست» (نجم/ ۳۹)، «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ...: و هر کس سعی و کوشش کند، به سود خود کرده است» (عنکبوت/ ۶).

«به منزل رسید آنکه پوینده بود

بِهی یافت آن کس که جوینده بود»

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۶: ب ۳۵۵)

«به رنج اندر است ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابرده رنج»

(همو، ج ۳: ب ۳۰۵۰)

«نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۴۴۹)

«گنج خواهی در طلب رنجی ببر

خرمنی می‌بایدت تخمی بکار»

(همو: ۴۶۱)

«هر که دانه نشاند به زمستان در خاک

ناامیدی بود از دخل به تابستانش»

(همو: ۸۲۶)

الهام‌گیری از این امثال قرآنی را در شعر شاعرانی چون سنایی، اسدی، ابن‌یمین، ابوشکور بلخی، اوحدی، ناصر خسرو، عنصری و بسیاری دیگر از شاعران نیز می‌توان یافت که ذکر نمونه‌ای از هر یک از آنها در این جستار نمی‌گنجد.

- «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...» و خدای شما فرمود بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را...» (غافر/ ۶۰). مولانا این گونه می‌فرماید:

«گفت: «ادعوالله»، بی زاری مباش

تا بجوشد شیرهای مهرهاش»

(مولوی، دفتر دوم: ب ۱۹۵۸)

«نیک بنگر اندر این ای مُحتَجِب!

که دعا را بست حق بر اِسْتَجِب»

(همو، دفتر سوم: ب ۲۳۰۶)

حافظ نیز به گونه‌ای دیگر از آن بهره‌مند شده است:

«عاشق که شد که یار به رویش نظر نکرد

ای خواجه درد نیست و گر نه طیب هست»

(حافظ، ۱۳۶۳: غ ۶۳)

«طالب لعل و گهر نیست و گر نه خورشید

همچنان در عمل معدن و کان است که بود»

(همو: غ ۲۱۳)

«طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکنند»

(همو: غ ۱۸۷)

- «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ... بگو هر کس طبق ذات و طینت خود عمل می‌کند...»
(اسراء/۸۴). یادآور این مثل معروف است: «از کوزه همان برون تراود که در اوست».
باباافضل گوید:

«گر دایره کوزه ز گوهر سازند

از کوزه همان برون تراود که در اوست»

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۴۲)

- «...وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ... و آنان را بر خودشان مقدم می‌دارند، هرچند خود نیاز داشته باشند...» (حشر/۹)، چنان‌که سنایی گوید:
«هر چه داری به راه حق بگذار

کز گدایان ظریف‌تر ایشار»

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۲۷)

«از همه چیزهای برگزیده

هست جودالمقل پسندیده»

(همو: ۱۳۰)

سعدی نیز از این مثل قرآنی بدین گونه بهره گرفته است:

«اگر بریان کند بهرام گوری

نه چون ران ملخ باشد ز موری»

(سعدی، ۱۳۶۹: ۹۹)

- «...الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ... و آنان که کافر شدند، کامرانی می‌کنند و می‌خورند همچنان‌که چارپایان خورند...» (محمّد/۱۲). این مثل، در اشعار شاعرانی مانند فردوسی، سعدی، سنایی، ناصرخسرو، اسدی، مولوی، نظامی و دیگران بارها آمده است که امثال زیر نمونه‌ای چند از آن است:

«بخور آنچه‌ان کان بنگزایدت

به بیشی خورش تن بفزایدت

مکن در خورش خویش را چارسوی

چنان خور که نیزت کند آرزوی»

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۸: ب ۱۴۶۴-۱۴۶۵)

«آب آرچه همه زلال خیزد،

از خوردنِ پُر ملال خیزد»

(نظامی، ۱۳۷۷: ۴۵۷)

«شکم بندِ دستست و زنجیر پای

شکم‌بنده کمتر پرستد خدای»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۳۴۵)

«اندرون از طعام خالی دار

تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی به علّت آن

که پُری از طعام تا بینی»

(همو: ۱۱۹)

- «... وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ... هر که را خدای گمراه کند، دیگر هدایت-

کننده‌ای نخواهد داشت» (زُمر/۲۳). این مثل نیز از امثالی است که در اشعار اکثر شاعران

متجلی شده است:

«درختی که تلخش بود گوهرها

اگر چرب و شیرین دهی مر ورا»

«همان میوه تلخ آرد پدید»

ازو چرب و شیرین نخواهی مزید»

(به نقل از؛ صفا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۰۴)

«به کوشش نروید گل از شاخه‌ی بید

نه زنگی به گرمابه گردد سپید»

(سعدی، ۱۳۱۹: ۳۳۷)

«عاقبت گُزگ زاده گُزگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود»

(همو: ۸۲)

«درختِ تلخ هم تلخ آورد بر

اگر چه ما دهیمش آبِ شکر»

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۷۸)

- امثال قرآنی «... وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ...» ... مکر مکار بد به خودش باز می‌گردد» (فاطر/۴۳)، «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا...» هرکس کار نیکی کند، به خود کرده است و هرکس کار بد کند، به خود...» (فصلت/۴۶) و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» هر کس در گرو کاری است که کرده است» (مدثر/۳۸) نیز از امثالی است که مورد توجه شاعران بوده است، چنان‌که فردوسی فرماید:

«کس تو به ره بر کند ژرف چاه

سزد گر کند خویشتن را نگاه»

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۵: ب ۱۴۱)

«هر آن کس که اندیشه‌ی بد کند

به فرجام بد با تن خود کند»

(همو، ج ۸: ب ۹)

نتیجه‌گیری

امثال و حکم در ادبیات ملت‌ها، همان‌گونه که نمونه‌ای از ذوق صاحبان قریحه است، نمودی از فرهنگ و ادبیات آن ملت نیز به حساب می‌آید. ارزش‌های دینی نیز به تدریج جزو فرهنگ جامعه شده، با امور مادی و معنوی مردم عجین می‌شوند و مردم نیز با این ارزش‌ها زندگی می‌کنند؛ ارزش‌هایی که تا پایان عمر همراه و همنشین آنها خواهد بود. آیات قرآنی با زیبایی خاص خود در زبان و ادبیات فارسی تأثیر بسیار داشته است، تا جایی که در اکثر آثار منظوم فارسی تجلی نموده است. در این میان، آیاتی که به عنوان مثل سائر معروف هستند، جایگاهی ویژه دارند و شاعران پارسی‌گوی به دو صورت لفظی و معنایی از آن سود جسته‌اند. در نوع اول، شاعران تمام یا بخشی از آیه‌ی شریفه را برگرفته و در شعر خود به کار برده‌اند و به اصطلاح ادبا درج کرده‌اند، اما در نوع دوم، عین آیه‌ی شریفه نیامده است، ولی معنی و مفهوم آیه در شعر مستتر است، به طوری که خواننده‌ی آشنا به قرآن کریم با اندکی دقت می‌تواند به اشاره‌ی قرآنی پی ببرد. به عبارت دیگر، در این دسته از اشعار آرایه‌ی تلمیح به آیات قرآن کریم مشهود است که بر ارزش معنایی شعر می‌افزاید.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. (۱۳۸۲). عثمان طه. ترجمه‌ی اصغر برزی. تهران: بنیاد قرآن.
- اسعد گرگانی، فخرالدین. (۱۳۴۹). ویس و رامین. تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- _____. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن. تهران: انتشارات سخن.

- _____ . (۱۳۸۴). *فرهنگ امثال سخن*. تهران: انتشارات سخن.
- انوری ابیوردی، محمد بن محمد. (۱۳۶۴). *دیوان انوری*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اوحدی اصفهانی (مراغی)، اوحالدین. (۱۳۴۰). *دیوان اوحدی مراغه‌ای*. با تصحیح و مقابله و مقدمه‌ی سعید نفیسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- جامی خراسانی، نورالدین عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۸۵). *مثنوی هفت اورنگ*. به تصحیح و مقدمه‌ی مرتضی مدرس گیلانی. تهران: نشر اهورا.
- حافظ شیرازی، مولانا شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۳). *دیوان غزلیات حافظ شیرازی*. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. تهران: صفیعلیشاه.
- حافظ شیرازی، مولانا شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۷). *غزلیات حافظ شیرازی*. به تحقیق ادیب برومند. تهران: پاژنگ.
- حکمت، علی اصغر. (۱۳۶۱). *امثال قرآن*. تهران: بنیاد قرآن.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۴). *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۷۲). *لغت‌نامه‌ی دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۸۲). *مَثَل‌های آموزنده‌ی قرآن*. قم: مؤسسه‌ی امام صادق (ع).
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۱۹). *کلیات شیخ سعدی*. مقدمه و شرح حال از محمدعلی فروغی. تهران: انتشارات جاویدان علمی.
- _____ . (۱۳۶۵). *کلیات سعدی*. به اهتمام محمد علی فروغی. تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۶۹). *گلستان سعدی*. توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.

- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۷۷). *حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه*. تصحیح و تحشیه‌ی محمدتقی مدرس رضوی. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- _____ . (۱۳۶۲). *دیوان حکیم ابوالمجدود بن آدم سنایی غزنوی*. مقدمه و حواشی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: انتشارات سنایی.
- _____ . (۱۳۸۰). *مثنوی طریق التّحقیق*. به کوشش علی مؤذنی. تهران: آیه.
- شریعت‌زاده. علی‌اصغر. (۱۳۷۹). *آیین مردم هنری؛ «ابن یمین» شاعر مردم‌مدار*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و پازینه.
- صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۶۶). *فرهنگ واژه‌نمای حافظ*. تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوسی.
- عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بکر. (۱۳۶۸). *امثال و حکم*. ترجمه‌ی دکتر فیروز حریرچی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۸۰). *متن کامل شاهنامه‌ی فردوسی*. بر اساس نسخه‌ی مسکو. تهران: آبیار.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۱). *احادیث مثنوی*. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی*. شرح محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوآر.
- ناصرخسرو قبادیانی. (۱۳۸۵). *کلیات دیوان اشعار*. تصحیح نصرالله تقوی. با مقدمه‌ی سید حسن تقی‌زاده و مجتبی مینوی. تهران: اساطیر.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۷). *کلیات خمسه‌ی حکیم نظامی گنجه‌ای*. تهران: انتشارات امیر کبیر.

_____ . (۱۳۷۶). *مخزن الاسرار حکیم نظامی گنجوی*. به تصحیح

و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.

وحشی بافقی، کمال‌الدین. (۱۳۸۵). *دیوان وحشی بافقی*. به کوشش پرویز بابایی.

تهران: انتشارات نگاه.

از اینجا بپردازید ↓

برگ درخواست اشتراک فصلنامه سراج منیر

نام و نام خانوادگی/عنوان مؤسسه:

درخواست اشتراک از شماره تا شماره و تعداد مورد نیاز از هر شماره نسخه دارد.

نشانی:

تلفن:؛ کد پستی:؛ صندوق پستی:

نشانی پست الکترونیکی:

تاریخ:

لطفاً حق اشتراک را به شماره حساب ۹۸۷۲۳۸۹۰، بانک تجارت، شعبه شهید کلازتری به نام درآمد اختصاصی دانشگاه طباطبائی وازیر نمایند. اصل فیش بانکی را به همراه فرم تکمیل شده فوق به نشانی دفتر مجله "سراج منیر" ارسال فرمایید.
حق اشتراک سالانه چهار شماره با احتساب هزینه ارسال ۸۰۰۰۰ ریال است. برای استادان و دانشجویان با ارسال کپی کارت شناسایی پججاه درصد تخفیف لحاظ خواهد شد.

